

بهار نو، سال نو، روز نو و نوروز کهن مبارکباد

استاد صباح

عشق را باید باور کرد ... بوسه را باید حس کرد ... احساس را باید لمس کرد ... دوست داشتن را باید

ثابت کرد ... بهار را مانند مادر ستایش کرد ... سال نو را همچون پدر عزیز داشت ... و نوروز را

با خانواده باید جشن گرفت.

تمام لحظه هایت عید باشد
همه روزهای تو سپید باشد
ببینم شاد و خرم سبز و آباد
نگاهت غرق در امید باشد.



برادر هموطنم تو را دوست دارم، هر که می خواهی باش، خواه در کلیسا بروی، یا در معبد، و یا در مسجد نیایش نمایی. من و تو فرزندان یک سرزمین هستیم و در دامن مادروطن بزرگ شده ایم، در غمت گریسته ام و در اندوه ام اشک ریخته یی، در خوشی ام سهیم بوده یی و در جشن و سرور پایکوبی نموده ام. تو بهترین و قابل اعتماد ترین شریکم بوده ای و دوشادوش هم سختی ها، رنجها، مصیبتها، روزهای سخت و جانگداز و شبهای سرد و سکوت را در زیر یک آسمان و در یک محدوده جغرافیایی سپری نموده ایم.

آرزو میکنم باران شوق در زندگی، کانون خانوادگی و امور روزمره شما ببارد، تا روح بزرگ تان را صفا دهد و گلهای عشق در دل پر امید تان جوانه زند، لبخند بر لبانتان نقش ببندد.

بلی! مانند لحظه ی که باغ و بوستان، در ترنم سرود و ترانه شکوفان میشود، روزگارتان، زندگی و لحظات عمرتان، قلبها و امیدها و آرزو هایتان و بهار، نوروز، سال نو، روز نو و خوشبختی و سعادت تان پر از شکوفه باد. سال نو و فصل نو را، فرصتی نو برای تازه شدن نو و بازنگریستن نو و زیستن نو و همدلی نو ببینیم! برای

همه تان در این فرصت نو، شوری نو و درین رستن و جوانه زدن های نو برای ساختن و بهتر زیستن، آرزوی موفقیت مینمایم. امیدوارم همیشه سلامت و سرزنده و مهربان و روشن بین باقی بمانید و کانون خانواده گی تان پر جوش و مسیر زندگی تان پر از سعادت و خوشبختی و سبز و آفتابی باد.

با یک دامن پر از گل و با یک شاخه جوانه های بهاری.

دلّت شاد و لبت خندان بماند

برایت عمر جاویدان بماند

درین فصل نو در روز نوروز

هر آنخواهی برایت آن بماند

تمام خوشی ها بادا نصیبیت

حسودانت همه حیران بماند

تمام فصل سالت روز نوروز

چراغ خانه ات تابان بماند.

با رسیدن بهار، طبیعت جان می گیرد و شادابی و سر زندگی را نه تنها برای درختان و طبیعت که برای روح و جان آدمی نیز به ارمغان می آورد. بهار، رستاخیز زمین پس از کرختی و بی جانی است که جان و روح را دوباره به طبیعت پیوند می زند. همین رنگ و بوی بهاری است که نوروز را در سالیان متمادی زنده و جاودانه نگهداشته است.

در بهار، تنوع خاصی در رنگها و جلوه های طبیعت، درختان، گیاهان و گلها مشاهده می شود. زندگی متعادل نیز باید برخوردار از تنوع ویژه ای باشد. کار، استراحت، اوقات فراغت، مطالعه، ورزش، ارتباطات اجتماعی و . . . همگی عناصری از یک زندگی متنوع بوده و در جای خود، مهم و با ارزش تلقی می شوند.

بهار، آکنده از شادابی و طراوت است، به گونه ای که معرف تحول و دگرگونی در تمامی طبیعت می باشد. زندگی متعادل نیز برخوردار از شادابی و سرزندگی است. باید در زندگی مشوق روح شادمانی و مسرت باطنی باشیم و هر یک بر دیگری در این امر، سبقت بجویم. از زیبایی های بهار، تعادل در هواست؛ نه آن چنان سرد است که گزنده باشد و نه آن اندازه گرم است که سوزنده باشد. هوای ملایم و نسیم فرحبخش بهار، جان ها را گرمی می بخشد. باید در زندگی متعادل، با الهام از بهار، در روابط متقابل خویش به دور از هر گونه افراط و تفریط، مناسباتی گرم و ثمربخش را پی ریزی کرد.

بهار حیات است و حیات آفرین، آن گونه که نسیم بهاری بر روح ها و جان ها می وزد، حیاتی دوباره در کالبدها می دمَد و به عبارتی، بهار علاوه بر سر زندگی، زندگی ساز نیز هست.

بهاران با طبیعت خنده کرده
خدا لطف بی حد ارزنده کرده
بیا با هم رویم دامان صحرا
لطف دشتها را زنده کرده.

نوروز یا همان تحول طبیعت و حلول بهار و پایان زمستان در واقع جشن همه بشریت و تمامی انسانهاست که پیامش گستره ای به وسعت هستی است، چرا که تحول در مسیر زندگی و رهایی از زمستان و تاریکی برای رسیدن به سعادت و روشنایی هم وظیفه يك انسان است و هم خواسته او، پس هر اتفاقی که انسان را متوجه این موضوع کند نیک و پسندیده است. نوروز، از جمله اعیادی است که قدامتی دیرین و گستره ای وسیع دارد. مردمان مختلف، از عهد باستان تا به حال این مراسم را با آداب و رسومی خاص برگزار می کنند. این سنت حسنه که با حلول بهار و نو شدن طبیعت همزمان شده آداب و رسوم زیبایی در دل خود دارد، دید و بازدید از بزرگان و خانواده ها و دستگیری از فقرا و مستمندان از جمله باورها و آداب و رسومی هستند که در سال نو در میان مردم رایج اند.

یکی از سنت های خوب و با ارزش که در ایام نوروز رایج و متداول است، دید و بازدیدهاست که در میان اقوام و دوستان انجام می گیرد و در این دید و بازدیدها، انسان ها از مشکلات هم آگاه می شوند و نوروز و سیله ای است که دل ها با آن شاد می شود، انسان ها با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. . . دید و بازدید از خویشان و دوستان و رفع کدورت ها از بهترین ارزش ها و سنت های نوروز است، و روایات اسلامی در این باره بسیار فراوان است تا جایی که در روایات آمده، با بستگان خود دیدار داشته باشید، هر چند در حد نوشاندن آبی باشد، و اگر چه با سلام کردن باشد.

زمین و باغ گردیده گل افروز
نواها میرسد از باغ امروز
نوازش میکند جان و دلم را
سرود گرم بارانهای نوروز.

طبیعت زیبا آدمیان را در گذر زندگی همواره شاداب و جوان نگاه می دارد.
روان رنجور، در طبیعت سبز دوباره پیوند خواهد زد و به زندگی خویش ادامه خواهد داد. ارد.
بهار، فصل شکوفتن و زیباییست در بهار- زنده گی تازه آغاز میشود و فصلی رویدن، جوانه و شکفتن شکوفه ها است. بهار، فصل زنده شدن است. در این فصل می توان با بهار، زنده شد.
نوروز به عنوان يك جشن که در تاریخ سرزمین ما سابقه چند هزار ساله دارد، تنها مختص به سرزمین فعلی افغانستان نیست و در کشورهای همسایه نیز این جشن فرخنده را که در آن طبیعت و انسان بار دیگر بیدار

می شوند، گرامی می شمارند. اکثر کشورهای آسیایی نوروز را به عنوان بخشی از میراث نیاکان خود گرامی می دارند.

بهاران کینه و غم را بشوید
جوانه های خوشبختی بروید
بگوشی تک تک هم میهنانم
پیام لطف خدا را بگوید .

به هنگام نگویش هنگامه باران، به بهره اش نیز بیاندیش. بارش باران کپش زندگی و مهربانی است. ارد چه افسانه زیبایی، زیباتر از واقعیت! راستی مگر هر کس احساس نمی کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، این نوروز بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل سال و نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه ها رویدن آغاز کرده اند و رودها رفتن و شکوفه ها سرزدن و جوانه ها شکفتن و این هیاهو را نوروز نام گذاشتند.

رسید بهار و آمد نو بهاری
شکفته لاله ها در مرغزاری
نوازش مینماید جان و تن را
صدای چشمه ها با بیقراری.

نویسنده بی میگوید: (. . . نوروز واقعی زمانی است که، دوستی و یگرنگی بر دل ها حاکم و بر حالات و رفتار انسان ها متجلی شود، و گرنه تفاوتی میان ایام سال وجود نخواهد داشت. . .) نوروز رستاخیز است رستاخیز طبیعت، جوانه ها، شکفتن و بارور شدن و آغاز نو و زندگی نو. نوروز زمانی تجلی واقعی میابد که، دل ها شکوفه کنند، آسمان دل ها صاف و آفتابی شود، دل ها باز شده از دلتنگی خلاصی یابند، دل ها پاک و مطهر شوند، بذر احترام به انسان و همگامی و همیاری در دل ها سبز شود، گل نسترن و شقایق در دل ها بروید، دل ها از هجوم کوله بار کینه و نفرت رهایی یابند، دل ها از وسعت اندوه زندگی که پهنایش به اندازه يك دنیا است، نجات پیدا کنند؛ هیچ دلی تنها نباشد.

بهار و سال نو چه دلنشین شد
گل و بلبل به بوستان همنشین شد
رویم فصل بهار و روز نو روز
وطن یکسر چو فردوسی برین شد.

میگویند: هیچ درختی دلش برای برگهای زرد پارسال تنگ نمی شود، مگر اینکه قدرت جوانه زدن را از او گرفته باشند!

عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه نداشتن کسی است که الفبای دوست داشتن را برایت تکرار کند و تو از او رسم محبت بیاموزی عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه گذاشتن سدی در برابر رودیست که از چشمانت جاری است، عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه پنهان کردن قلبی است که به اسفناک ترین حالت شکسته است. عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه به دست فراموشی سپردن قشنگ ترین احساس زندگی است، عمیق ترین درد زندگی مردن نیست بلکه یخ بستن وجود آدمها و بستن چشمهاست.

بهار آمد گذشته را بشوید

نوا و نغمه نو را بگوید

به قلب مردمان میهن ما

نهالی آرزومندی بروید.

دانشمندی میفرماید: سه چیز در زندگی هیچگاه باز نمی گردند: زمان، کلمات و موقعیت ها. سه چیز در زندگی هیچگاه نباید از دست بروند: آرامش، امید و صداقت. سه چیز در زندگی هیچگاه قطعی نیستند: رؤیا ها، موفقیت و شانس. سه چیز در زندگی از با ارزش ترین ها هستند: عشق، اعتماد به نفس و دوستان .



پنجره را بازکنیم. بوی هوای صبحدم می آید. بوی گل اقاویا، بوی شکوفه های بهاری بوی عشق می آید. بوی خوش زندگی، بوی آزادی، صبح و شفق، بیداری، روشنائی ترنم شادی پرندگان می آید، عشق به وطن و مردم میهن، عشق به پدر و مادر، عشق به خانواده عشق به زن و فرزند.

بهاران رنگها داده چمن را

شقایق و گلهای نسترن را

به غربت بو کردم لاله ها را

مگر یاد آورد بویی وطن را .

بهار و نوروز را با بزرگان و افتخار آفرینان زبان و ادبیات پارسی جشن بگیریم.

چگونگی نام گرفتن روزهای آغازین فصل بهار به نوروز را می توان در اشعار فردوسی یافت.

شاید پس از فردوسی همه سراینندگان و شاعران، به این تغییر و دگرگونی توجه ویژه نموده اند و هر کدام مطابق زمینه فکری خود در وصف نوروز، بهار، چمن، گلستان و شکوفه، با نازک خیالی شعر سروده اند.

رودکی سمرقندی پدر شعر پارسی دری که به سرودن اشعار دلپذیر، مشهور و اکثر ابیات و اشعار به جا مانده از وی در حوزه ادبیات توصیفی است، چنان به توصیف بهار پرداخته است که از واژه واژه ابیاتش می توان نغمه پرندگان، غرش ابرها، ریزش باران و حرکت جویباران را شنید:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
آن ابر بین که گرید چو مرد سوگوار و آن رعد بین که نالد چون عاشق کئیب
خورشید ز ابر تیره دهد روی گاه گاه چونان حصاری ای که گذر دارد از رقیب
باران مشک بوی بیارد نو به نو وز برف برکشید یکی حله قصب

رودکی بهار را به سپاهی تشبیه کرده است که رویدادهای طبیعی، هر کدام در این سپاه وظیفه ی برعهده دارند؛ ابرهای تیره به منزله سپاهیان و باد صبا، نقیب و فرمانده لشکر است و برق آسمان به عنوان نفاط یا کسی است که ظرف های مشتعل از نفت را به کشتی یا سپاه دشمن می اندازد.

خاقانی دیگر شاعر بلند آوازه در بینی، آمدن صبح و پرتو افشانی خورشید بر کوهساران را چنین توصیف می کند:

شب چاه بیژن بسته سر، مشرق گشاده زال زر خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته

او خورشید مشرق را به زال زر تشبیه کرده است که ناجی بیژن از چاه آر آسیاب است که به شب تشبیه شده و سرخی حاصل از پرتو افشانی خورشید را نیز به خون سیاوش شبیه دانسته است که بر کوه و صحرا پاشیده و به این ترتیب تابلویی شگرف از رفتن شب و آمدن صبح به تصویر کشیده است.

فرخی سیستانی نیز همچون خاقانی در توصیف آسمان ابری، این چنین سروده است:

تو گفתי گرد زنگار است بر آینه چینی تو گوی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیبا

فرخی در مصرع اول از لایه ای از رنگ زدگی سخن گفته است که بر سطح آینه نشسته و در مصرع دوم از موی خاکستری سنجاب سخن گفته است که به حریری پیروزه گون افتاده و این چنین، آسمان گاه سرخ و گاه خاکستری آماده بارش در بهار را توصیف کرده است.

منوچهری دامغانی درباره بهار این چنین سروده است:

آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز کامگار، کار گیتی تازه از سرگیر باز

پس از ورود تصوف و عرفان به شعر پارسی، رویکرد مفهوم بهار نیز همچون بسیاری از واژه ها در ذهن و زبان بزرگان ادب ما دچار تغییر و تحول شد. در آثار این دوره، بهار قرین تحول درونی و انفسی انسان است و شاعران نیز آن را دستاویزی برای تحولی درونی قرار داده اند.

مولانا در ابیاتی سروده است:

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل بر آبی رنگ
سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش.
مولانا در این دوبیت روش تمثیل را در پیش گرفته است و این چنین بیان می کند که در بهار که فصل رویش و شکفتن است. از حافظ می خوانیم:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد، چه چاره کنم.
مولوی در این ابیات به وجه زندگی پس از مرگ که در بهار نهفته است، اشاره کرده است.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل بر آبی رنگ
سال ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش.
در حقیقت بهار، فصلی است که هر انسانی، به خصوص انسان فرهیخته و اندیشمند را به تفکر و تأمل در زیبایی های طبیعت، تازه شدن و نفس کشیدن زمین و دگرگون شدن حیات وا می دارد.
سعدی بهار را چنین بیان می کند:
بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار.

خیام در این رباعی دل انگیز هم خوش بودن و لذت را چنین سروده است:

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده گلرنگ نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست؟